

برنام‌خدا



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

- ♦ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
- ♦ برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان
- ♦ دوره‌ی سی‌ودوم ♦ آبان ۱۳۹۴ ♦ شماره‌ی پی‌درپی ۲۷۳
- ♦ مدیرمسئول: محمد ناصری
- ♦ سردبیر: افسانه موسوی گرمارودی
- ♦ مدیر داخلی: زهرا اسلامی
- ♦ طراح گرافیک: فریبا بندی

♦ شورای برنامه‌ریزی:
مجید راستی، شهرام شفیعی، دکتر مهدی دوائی،
دکتر محمد کرام‌الدینی، محبت‌اله همتی

- نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
- صندوق پستی: ۶۵۸۱-۱۵۸۷۵
- تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۱-۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸-۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
- وبگاه: www.roshdmag.ir
- پیام‌نگار: noamooz@roshdmag.ir
- نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵
- تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲
- شمارگان: ۱,۲۰۰,۰۰۰ نسخه
- چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

کارشناسان دانشتان:
طاهره ارباب، کلر ژورنل
هدا حدادتی، یگانه مرادی لاکه
چهره نورنبدجانی، عزت‌اله ووندی
احمد شهیدی

کارشناسان شعبه:
ناصر کساروز، مهدی ماهوتی،
سعیده موسوی‌زاده، مریم اسلامی،
طیبه‌تسامانی، عزت‌اله ووندی،
زهرا موسوی، علی باباجانی،
روجا حدادتی

خوب، مثل باران

روی تو به هر دیده که بینند نکوست
نام تو به هر زبان که گویند خوش است

ابوسعید ابوالخیر

انتخاب: عزت‌اله ووندی

- ۱ شجاعت / یادها / روزهای مهم آبان ماه
- ۲ گرگ گنده و خپله ماهی
- ۴ شعر (سؤال‌ها، جواب‌ها) ۶ بالن ترترش
- ۸ داستان‌های یک خطی، دوخطی
- ۱۰ مرتب و آراسته
- ۱۱ دانستن ۱۲ الّا کلنگ / بازی و سرگرمی
- ۱۴ رنگی رنگی تنها شده ۱۶ عجب کلاهی / مسافر خسته
- ۱۸ عروسک‌ساز محبوب ۲۰ لطیفه / معرفت کتاب
- ۲۲ من به کمک امام نرفتم!
- ۲۳ امتحانات ۲۴ تور ماهیگیری
- ۲۶ آیا می‌خواهید قوی‌تر شوید؟
- ۲۸ نقاشی با شاخه‌ها ۳۰ بازی و سرگرمی / من و جانوران
- ۳۳ یادم هست



یادها

علی باباجانی

یک روز همسر امام وارد اتاق شدند؛ ولی در را نبستند. هوا سرد بود. امام بلند شدند و خودشان در را بستند. یکی از فرزندان که این صحنه را می‌دید به ایشان گفت: «خب آقا جان، وقتی مادر وارد اتاق شدند، می‌گفتید در را ببندند!» امام با مهربانی گفتند: «من حق ندارم به ایشان دستور بدهم.»



شجاعت

دوست من سلام

آبان - ۱۴۰۹

این ماه، این روزها

۲۱ آبان - تاسوعا و عاشورای حسینی:

به روز نهم ماه محرم، «تاسوعا» و به روز دهم، «عاشورا» می‌گویند. دوستداران امام حسین (ع) و یاران باوفایش، همه‌ساله به یاد آن‌ها در این روزها عزاداری می‌کنند. ما توصیه‌های زیادی از امامان بزرگوارمان درباره‌ی بزرگداشت این روزها و عزاداری برای آن‌ها داریم.



۴ و ۱۷ آبان - شهادت

امام سجاد (ع) روایت اول و دوم:

ایشان می‌فرمایند: «اگر کسی از تو بد گفت و لسی بعد عذرخواهی کرد، پوزش او را بپذیر.»



۸ آبان - شهادت محمدحسین

فهمیده:

سال‌ها پیش وقتی بین ایران و دشمنانش جنگ شده بود، عده‌ای برای حفظ مملکت، دلیرانه جنگیدند و برخی از آن‌ها شهید شدند. محمدحسین فهمیده، دانش‌آموز شجاعی بود که در این راه شهید شد.

۲۴ آبان - ولادت امام محمدباقر (ع) و روز

کتاب و کتابخوانی:

امام باقر (ع) می‌فرمایند: «کلید دانش، پرسیدن است.»

۲۸ آبان - ولادت امام موسی کاظم (ع):

ایشان امام هفتم شیعیان و پدر امام رضا (ع) هستند. مرقد پاکشان در شهر کاظمین عراق است.



گاهی ما از بعضی چیزها می‌ترسیم؛ مثلاً از کارهای سخت، از تنهایی، از تاریکی و...

اما بعضی‌ها از هیچ چیز نمی‌ترسند؛ نه از تاریکی، نه از تنهایی و نه از... آن وقت ما می‌گوییم آن‌ها انسان‌های دلیر و شجاعی هستند.

ولی شجاع‌ترین آدم، کسی است که از زورگویان نمی‌ترسد و حاضر است جان خود را هم در راه مبارزه با آن‌ها فدا کند.

به همین خاطر است که امام حسین (ع) و یارانشان از شجاع‌ترین مردمان جهان به‌شمار می‌آیند.

ما به احترام دلاوری‌های آنان و زحمات بسیارشان در راه حفظ دین خدا، هر سال ماه شهادتشان را با برپایی مجلس روضه گرامی می‌داریم.

افسانه موسوی گرمارودی





○ طاهره ایبد

گرت گنده و خپله ماهی



- چی شد؟ چی شد؟ نفهمیدم.

چرا حرف بی خود می زنی؟! من به شکار ماهی نرفتم؟! من تلاشی اش را سر این خپله ماهی در آوردم، خوب هم در آوردم. از آب که آمدم بیرون، یک کلک سوار کردم و بهش گفتم: «باشد من بی عرضه! تو که عرضه داری بیا من را بگیر!»

خپله ماهی قبول کرد. من از برکه دور شدم. او هم شنا کرد، آمد لب برکه. من رفتم جلوتر. آمد پشت سرم. کم کم کله اش از آب آمد بیرون. کم کم آمد روی خاک. کم کم نفسش کم آمد. یکهو نفسش تمام شد. پیچ خورد. تاب خورد. گِل مالی شد. من هم پریدم و هامم! یک لقمه ی چپش کردم.

- اوه اوه! حرف هایش را باور نکنی ها. من، سُر و مُر و گنده دارم توی برکه زندگی می کنم. من اصلاً گولش را نخوردم؟ می خواهد خیط نشود این حرف ها را می زند.

- نه خیر من تو را خورده ام. خودت نمی دانی. تو الان داری از تو شکم من حرف می زنی.

- نه خیر تو...

- نه تو...

من که نمی دانم کی راست می گوید، کی راست نمی گوید. اصلاً خودشان می دانند. بهتر است ما کاری به کارشان نداشته باشیم.

دشت سرسبزی بود که توی آن یک گرگ گنده زندگی می کرد. توی آن دشت، یک برکه ی پر آب بود که یک خپله ماهی تویش زندگی می کرد. گرگ گنده هر بار که لب برکه می رفت و خپله ماهی را می دید، دهنش آب می افتاد. گرگ، هیچ وقت ماهی شکار نکرده بود. هیچ وقت طعم ماهی نچشیده بود؛ چون از آب می ترسید.

روزی از روزها، گرگ گنده، نتوانست چیزی برای خوردن دست و پا کند. رفت سراغ برکه تا هر طور شده، ماهی بگیرد. سرش را کرد توی آب. خپله ماهی را دید، چنگول هایش را انداخت توی آب. خپله ماهی تندی لغزید و دور شد. گرگ سرش را از آب بیرون آورد تا نفس بگیرد. ماهی عصبانی، از توی برکه داد زد: «آهای گرگ بی عرضه! فکر کردی می توانی من را شکار کنی؟ اگر راست می گویی، بیا من را بگیر!»

گرگ گنده گفت: «می گیرم، خوب هم می گیرم!» چهار دست و پا به آب زد. ماهی از گرگ فاصله گرفت. گرگ شلاپ دنبالش رفت. خپله ماهی جلوتر رفت. کم کم آب به شکم گرگ رسید. ماهی در جای عمیقی ایستاد. گرگ گنده که دید او ایستاده، خوش حال شد. شیرجه زد وسط برکه. با کله رفت زیر آب. خواست نفس بکشد، نتوانست. قُلپ قُلپ آب رفت توی حلقش. وحشت کرد. کف برکه ایستاد؛ سرش زیر آب بود. داشت خفه می شد. چنگ انداخت، علف ها و جلبک های سر راهش را گرفت و خودش را لب برکه رساند. شکمش پر از آب شده بود. تند و تند سرفه کرد و آب ها را ریخت بیرون.

هنوز حالش جانیمده بود که خپله ماهی سرش را از آب بیرون

آورد و گفت: «دیدی، دیدی نتوانستی!»
گرگ خیس، نفس نفس زنان به او زل زد و دیگر به شکار ماهی نرفت.



سؤال‌ها، جواب‌ها

درس زبان

طیبه شامانی

به این زبان تنبلم
دوباره درس می‌دهم
برو جلوی آینه
بگو سلام، پشت هم

زبان من، تو در نوکت
سلام گیر کرده است
بین خجالتت مرا
چه گوشه گیر کرده است

تصویرگر: نشووا ضیایی

سرزبان

سعیده موسوی زاده

به جای جواب سلام
سرم را تکان می‌دهم
ادب را فقط با سرم
به مردم نشان می‌دهم

به جای زبانم سرم
به چپ می‌رود یا به راست
سر من! زبان مرا
مگر قورت دادی! کجاست؟



بالن تترش

علی اکبر زین العابدین

بعد ترش



بعدش: یک نفر دو تا بال درست کرد. از نوک کوه پرید، ولی فایده‌ای نداشت.



دلنان بسوزد! ما بال داریم، شما ندارید.



اولش: بالن درست نشده بود. ولی همه دوست داشتند پرواز کنند.



تو فقط کله‌ات توی بادکنک جا می‌شود.

کاش من هم توی آن بادکنک بودم!

بعدترش: یک نفر زیر یک بادکنک آتش روشن کرد. بادکنک رفت به آسمان.



آی دماغم، مامان جان!



این هیولای وحشتناک را بکشید و گرنه همه‌مان را می‌خورد.

بعد ترش: یک بالن با گرمای آتش بالا می‌رفت.



کی اوّل بیرون بیاید

○ عزت‌اله الوندی

پُف با خُر دعوايش شد؛ سر این که چرا اوّل خُر بیرون می‌آید. برای همین با خُر قهر کرد و بیرون نیامد. آقای تپل که نفسش گرفته بود از خواب پرید. دیگر نه خبری از خُر بود و نه از پف.



○ تصویر گر: الهام عطایی آذر

یخ در بهشت

جعفر توزنده جانی

هوا خیلی گرم بود. بابا به آقای فروشنده گفت دو تا یخ در بهشت بدهد. آقای فروشنده خندید و گفت: «برق رفته، آب در بهشت می دهم خدمتان!»



پُف

کلر ژوبرت

من و تارا از چیزهای پُفی خوشمان می آید: پفک، پفِ فیل، دامنِ پفی و... مسابقه گذاشتیم بینیم کدامان چیزهای پفی بیشتری دارد. من برنده شدم؛ چون سرما خورده ام و دو تا پف بیشتر دارم: خروپف دیشبم و پف دماغ بادکنکی ام.

مرتب و آراسته

● غلامرضا حیدری ابهری

پیامبر (ص) هم همیشه موهایشان را شانه می کردند و از ظرف آب به جای آینه استفاده می کردند. و می فرمودند: وقتی مؤمن می خواهد پیش کسی برود، خدا دوست دارد که او خودش را برای آن فرد آراسته کند. پس بدو برو موهایت را شانه کن!

طاها و خانواده اش می خواستند به خانه ی عمو جواد بروند. همه داشتند آماده می شدند. طاها، زودتر از بقیه لباس مهمانی اش را پوشید.
مادر، نگاهی به طاها انداخت و لبخند زان گفت: «پس چرا موهایت را شانه نکردی؟»
طاها گفت: «مامان! ما که نمی خواهیم به عروسی برویم، مهم نیست.»
مادر گفت: «پسرم! تو هر وقت بخواهی به دیدن کسی بروی، باید سر و رویت را مرتب کنی.»



● تصویرگر: مریم ذاکری نژاد

دانشن

علیرضا متولی

خیلی از سؤال‌های ما را نمی‌دانند. بنابراین برای دانستن بعضی چیزها باید کتاب و مجله بخوانیم. البته قبل از آن باید خودمان فکر کنیم؛ مثلاً این که چرا ماشین راه می‌رود؟ خوب فکر کن! جوابش خیلی ساده است. یک سؤال دیگر: چرا رنگ آسمان آبی است؟ به این سؤال هم فکر کن. ممکن است خودت جواب‌هایی برای این سؤال داشته باشی؛ اما بهتر است از معلمت هم بپرسی. یا در یک کتاب علمی درباره‌ی آن جست‌وجو کنی. پس منتظر سؤال‌های شما هستیم.

همه‌ی ما خوش حال شدن را دوست داریم. وقتی هدیه‌ای به تو می‌دهند خیلی خوش حال می‌شوی. این طور نیست؟ وقتی دوستت را می‌بینی خوش حال می‌شوی؛ وقتی لباس تازه‌ای می‌پوشی، لذت می‌بری و خوش حال می‌شوی. پس وقتی از چیزی لذت می‌بریم، خوش حال می‌شویم. یکی از کارهایی که ما را خوش حال می‌کند، دانستن چیزهایی است که نمی‌دانیم. برای همین مرتب سؤال می‌پرسیم. ما باید از پدر و مادر، برادر و خواهر و یا معلممان سؤال بپرسیم. هر چند بزرگ‌ترها هم جواب



تصویر: مجری رضا کجکی

الکلینگ

مجید عمیق

وسایل مورد نیاز:
لیوان پلاستیکی
یا کاغذی (دو عدد)،
خطکش، مداد.



الکلینگ بدون دست زدن پایین می‌رود!

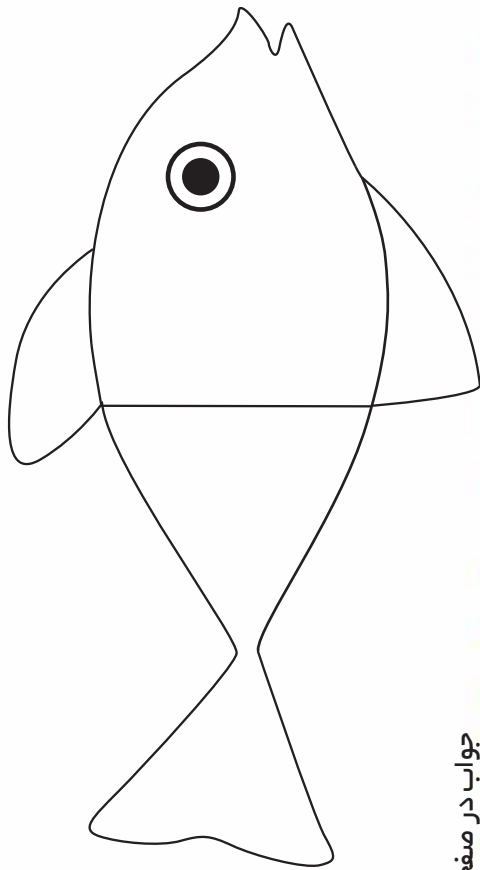
هر دو لیوان را تقریباً از آب پر کنید. حالا لیوان‌ها را در دو سر خطکش طوری قرار دهید که تعادل برقرار شود.

انگشتان را در یکی از لیوان‌ها فرو برید. بلافاصله همان سمت از الکلینگ پایین می‌رود! چرا؟



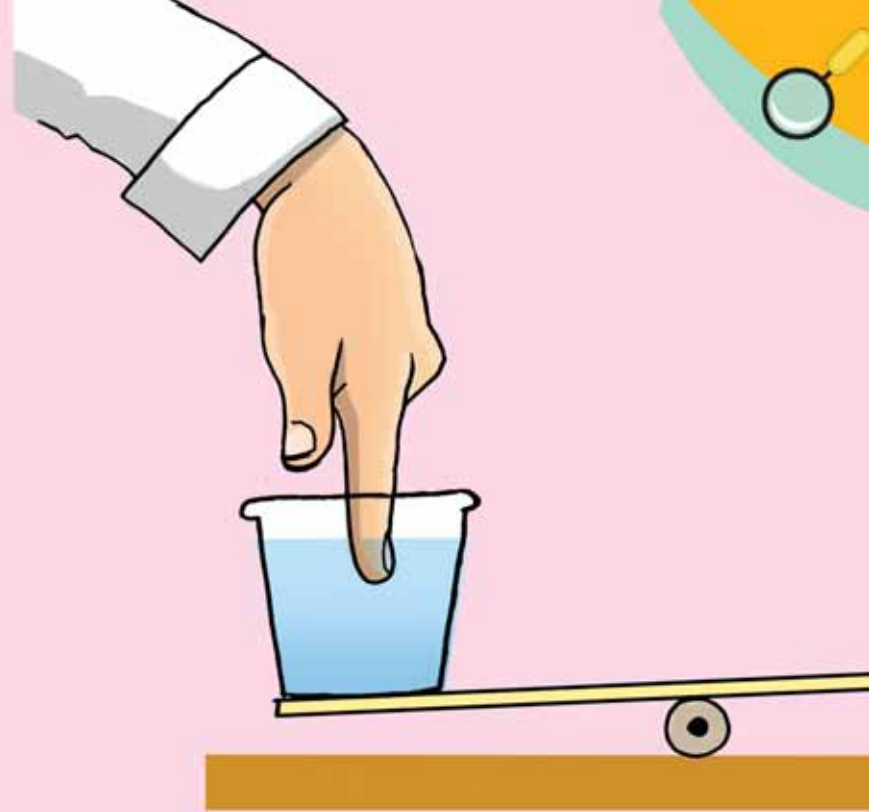
نوک مدادت را روی کاغذ بگذار و این ماهی را رسم کن!

یادت باشد که وقتی شروع کردی، نباید نوک مداد را از روی کاغذ برداری. همچنین نمی‌توانی از روی قسمت‌های مختلف تصویر دوبار مدادت را حرکت دهی.



تصویر گرسام سلساسی

جواب در صفحه‌ی ۲۱



حتماً می‌دانید که وقتی چیزی را در آب قرار می‌دهید، قسمتی از فضای آب را اشغال می‌کند و آب بالاتر می‌آید؛ بنابراین وقتی شما انگشتتان را در لیوان آب فرو می‌برید، قسمتی از آب لیوان را جابه‌جا می‌کنید. در نتیجه وزن این لیوان کمی سنگین‌تر از لیوان طرف دیگر می‌شود. آن وقت با وجود آن که به الکلنگ دست نزده‌اید، پایین

این کتاب هم خواندنی است.



نام کتاب: ۱۰۰ پرسش و پاسخ
مترجم: امیر صالحی طالقانی
ناشر: قدیانی
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۰۴۴۱

رنگی رنگی ننه‌اشده

○ احمد شهدادی
○ طراح عروسک‌ها: نجمه قاسم‌زاده عقیانی
○ عکاس: اعظم لاریجانی

کمر بند طلایی: رنگی رنگی، تو باز رفتی آن پایین؟!
کمر بند رنگی رنگی: من که نرفتم، باز سحر بی حواس من
را انداخته این پایین.

کمر بند طلایی: از دست این سحر!
کمر بند مشکی: خانم این قدر حرص نخورید، سحر هم
مثل رنگی رنگی بچه است.

کمر بند طلایی: بچه است، بچه است. بچه باید نظم داشته
باشد. بین رنگی رنگی به چه روزی افتاده؟! یک جای سالم
توی بدنش نیست.

کمر بند مشکی: بچه باید زمین
بخورد تا بتواند بلند شود...
رنگی رنگی: تا کی باید این
پایین باشم؟ من می‌خواهم
بیایم کنار شما!
کمر بند طلایی: آقا برو بچه
را بیاور.

کمر بند مشکی: من؟!
آخر چه طوری؟ بنده
بروم پایین؟! اصلاً
حرفش را هم نزنید.
کمر بند طلایی:
مشکی! آقا! بچه دارد
گریه می‌کند.

رنگی رنگی: من که
گریه نمی‌کنم.
کمر بند مشکی: همین، الآن
سحر خانم می‌آید آویزانش می‌کند،
نگران نباشید.

(صحنه: یک کمد لباس، چند کمر بند که مثلاً از
رخت‌آویز وسط کمد آویزان هستند. یک کمر بند مشکی،
یک کمر بند طلایی و یک کمر بند رنگی رنگی که روی
زمین افتاده است، یک شال و کلاه آن طرف‌تر. در کمد باز
است و نور اتاق داخل کمد می‌تابد.)



کمر بند طلایی: کی این سحر می خواهد بفهمد که وقتی لباسش را عوض می کند، باید مواظب کمر بند مانتویش باشد؟

شال خاکستری: (خمیازه می کشد) چه قدر شما خانواده ی پر سروصدایی هستید؟ ساکت باشید!

کمر بند طلایی: ببخشید آقای شال! رنگی رنگی افتاده آن پایین.

شال خاکستری: این سحر خانم آینده ندارد. سر به هواست.

رنگی رنگی: از دست این سحر، گاهی هم توی راه مدرسه من را انداخته روی زمین.

(صدای مادر سحر: لباس مدرسه ات را مرتب کردی؟ توی کمد گذاشتی؟)

شال خاکستری: نه خیر، توی عالم خودش است!

کمر بند طلایی: آقا، بلند شو!

کمر بند مشکی: چشم خانم! چشم!

شال خاکستری: برو من هوایت را دارم.

(کمر بند مشکی پایین می رود.)

کمر بند مشکی: رنگی جان! بیا بغل بابایی! (رنگی

رنگی به بالای رخت آویز می آید.)

(صدای پای سحر را می شنویم. در کمد را باز می کند، همه چیز مرتب است. در را می بندد. همه جا تاریک می شود.)

مشکی: شب بخیر

آقای شال!

شال خاکستری:

شب به خیر!



عجب کلاهی

یگانه مرادی لاکه



۲ مترسک کلاهش را از سر برداشت. کمی خم شد و مؤدبانه به پرنده‌ها گفت: «بفرمایید. بفرمایید. خوش آمدید!»



۱ آقای کشاورز یک مترسک درست کرد. یک لباس نgehبانی تنش کرد. یک کلاه لبه‌دار روی سرش گذاشت و آن را به مزرعه برد.



۴ مترسک سوت کشید و فریاد زد: «هر کسی زودتر رسید وسط مزرعه، برنده است!»



۳ آقای کشاورز عصبانی شد. کلاه لبه‌دار را برداشت و یک کلاه ورزشی روی سر مترسک گذاشت.



مسافر خسته

هدا حدادی

نگه نداشت. سومی که آمد، دوستم، کلاغچه صدایم زد: «بیا اتوبوس آمد!»

توی ایستگاه نشستم و منتظر شدم. اتوبوس اول پُرپر بود، نتوانستم سوار شوم. دومی خالی خالی بود؛ اما



۶: مترسک شروع کرد به دست زدن و گفت: «بچه‌ها تولد من است. بیایید هر چه می‌خواهید بخورید!»



۵: آقای کشاورز کلاه ورزشی را برداشت و یک کلاه تولد روی سر مترسک گذاشت.

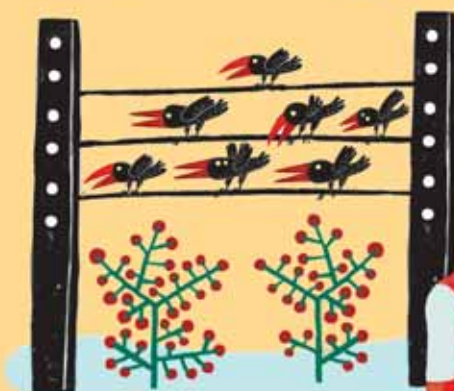


تصویر گر: طاهر شعبانی

۸: مترسک چشم‌هایش را بست و گفت: «خب بچه‌ها، ساعت کار من تمام شد. حالا دیگر ورود به مزرعه آزاد است!»



۷: آقای کشاورز قرمز شد. کلاه را از سر مترسک برداشت و فریاد زد: «اصلاً لازم نکرده کلاه داشته باشی!»



تصویر گر: الهام عطایی آذر

اما من دیگر بال‌هایم را باز کرده بودم و به سمت خانه پریده بودم.

عروسک ساز محبوب

● شیدا میرزایی
● عکاس: باران جعفری

* با چه وسایلی عروسک درست می کنید؟
- بستگی دارد به عروسک؛ جنس عروسکها معمولاً از اسفنج، یونولیت و چوب است.

* عروسک‌هایی که می سازید مال خودتان هستند؟ یعنی آن‌ها را با خودتان به خانه می برید؟
- عروسک‌ها همیشه مال من هستند. فقط برای اجرای نمایش آن‌ها را به کارگردان و تهیه کننده قرض می دهم و از آن‌ها می خواهم مراقب عروسک‌هایم باشند و هر وقت دلشان برای من تنگ شد یا من دل‌تنگشان شدم، آن‌ها را پیش من بیاورند. بعضی وقت‌ها عروسک‌ها دلشان برای اجرای نمایش تنگ می شود، آن وقت می توانند بروند و برای بچه‌ها، نمایش اجرا کنند.

* شما عروسک‌هایتان را شبیه آدم‌هایی که می شناسید می سازید؟
- بله، بعضی وقت‌ها شبیه آدم‌هایی که می شناسم می سازم؛ ولی بیش تر شبیه نقشی می سازم که در قصه دارند.

کلاه قرمزی و پسر خاله را می شناسی؟ دوست داری بدانی چه کسی آن‌ها را ساخته است؟
خانم مرضیه محبوب کسی است که عروسک کلاه قرمزی، پسر خاله و بسیاری از عروسک‌های دیگر را ساخته است.
خانم محبوب عروسک‌گردان هم هستند. این بانوی مهربان در گفت‌وگوی زیر به بسیاری از سؤال‌های ما پاسخ داده‌اند.

* تا به حال چند تا عروسک ساخته‌اید؟
- نمی دانم. شمرده‌ام؛ ولی فکر کنم ۱۵۰ تا ۲۰۰ تا.





*** معمولا چه قدر طول می کشد تا یک عروسک بسازید؟**
 - بستگی به شکل و اندازه‌ی عروسک دارد. ممکن است ساختن یک عروسک ۵ تا ۶ روز طول بکشد. و عروسک دیگری دو ماه.

*** شما کجا می نشینید و عروسک‌ها را تکان می دهید؟**
 - اگر داخل خانه باشد، پشت مبل، میز و وسایل خانه. اگر در دشت و جنگل باشیم، پشت درخت و تپه و خاک. بعضی وقت‌ها هم زمین را می کنند و ما داخل چاله می رویم و عروسک را حرکت می دهیم. بیش تر وقت‌ها برای این کار دکور می سازند، و عروسک گردان‌ها داخل آن پنهان می شوند.

*** سر و دست عروسک‌ها چه طور تکان می خورند؟**
 - دست عروسک گردان داخل سر عروسک می شود و با تکان دادن دستش، سر عروسک حرکت می کند. داخل دست عروسک میله‌ای است که سر میله بیرون دست عروسک قرار دارد. وقتی عروسک گردان میله را تکان بدهد، دست عروسک حرکت می کند.

*** عروسک‌ها چه طور حرف می زنند؟**
 - داخل سر عروسک، پشت لب، جایی خالی درست می کنم که انگشتان عروسک گردان آن جا قرار می گیرد و لب‌های عروسک را حرکت می دهد. یک نفر هم کنار عروسک گردان می نشیند و به جای عروسک حرف می زند.

*** اگر کسی دوست داشته باشد عروسک ساز یا عروسک گردان شود چه کار باید بکند؟**
 - اول باید استعداد این کار را داشته باشد. دوم این که به شکل درست، این کار را یاد بگیرد و تا بزرگ شود و به دانشگاه برود و در این رشته‌ی هنری تحصیل کند.

همچنین بهتر است طراحی کند و زیاد کتاب بخواند؛ بخصوص نمایش نامه‌ها را. در ضمن ورزش هم بکند؛ چون عروسک گردانی بدن نرم و قوی می خواهد.

*** خانم محبوب عزیز! برایتان آرزوی موفقیت و سلامتی داریم.**

- ممنونم، می خواهم به بچه‌ها بگویم که خیلی دوستشان دارم و تا زمانی که توان دارم، حتی اگر پیر پیر هم بشوم، برایشان عروسک می سازم و از زبان عروسک‌ها برایشان قصه می گویم.



لطیفه

علیرضا شفیعی فر



آقای پلیس، راننده‌ای را که در یک خیابان یک طرفه رانندگی می‌کرد، متوقف کرد و از او پرسید: «کجا داری می‌روی؟» راننده: نمی‌دانم ولی فکر کنم دیر رسیده‌ام، چون همه دارند برمی‌گردند.



موشی به دوستش گفت: من می‌توانم کاری کنم که آن گربه را فراری دهم. بعد هم شروع کرد به هاپ هاپ کردن! گربه هم فرار کرد. موش گفت: می‌بینی بلد بودن یک زبسان دیگر چه قدر به درد می‌خورد!



اولی: پدرم می‌گوید قیمت بعضی چیزها در حال افزایش است. او دوست دارد چیزی را ببیند که در حال کاهش باشد. دومی: کارنامه‌ی من را نشانش بده.

کتاب های خواندنی



نام کتاب: نی نی خرسه
نویسنده: طاهره ایبید
ناشر: انتشارات سروش
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۴۵۰۶۳-۸



نام کتاب: چی چی، قاشق و قیچی
نویسنده و تصویرگر: علی خدایی
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۶۴۱۱۵

معرفی فیلم



نام فیلم: تُل و راز صندل و قچہ
کارگردان: وحید گلستان
تهیه کننده: سعید هاشمی

زن: آقای دکتر من خیلی عجله دارم. ممکن است زحمت بکشید، بدون استفاده از داروی بی حسی دندان را بکشید؟
دندانپزشک: بسیار عالی، شما خیلی خانم شجاعی هستید. حالا کدام دندانتان را باید بکشم؟
زن: دندان من را نه! دندان همسرم را باید بکشید!



معلم: امیرجان من اگر به تو دو تا توپ بدهم و بعد دو تای دیگر و دوباره دو تای دیگر، حالا چندتا توپ داری؟


امیر: هفت تا.

معلم: نه! دوباره یک طور دیگر می گویم؛ مثلاً اگر به تو دو تا سیب بدهم و بعد دو تای دیگر و دوباره دو تای دیگر، حالا چندتا سیب داری؟

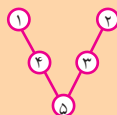
امیر: شش تا.

معلم: آفرین پسر، پس چرا می گفتی ۷ تا توپ؟! امیر: اجازه خانم! آخه من یک توپ هم در خانه دارم!



عدد صفر انگلیسی به عدد ۸ انگلیسی می گوید: فکر نمی کنی کمر بندت را خیلی محکم بسته ای؟! 

تصویرگر: مهشید رجبی



جواب ۶:

جواب ۲: چشم

جواب ۴: قابلمه

$9+1=19 \times 3=57$

جواب ۵: 



من به کمک امام نرفتم!

● مجید ملامحمدی

دادم سوار بر اسب شدم و به راه افتادم تا به کاروان امام برسم؛ اما وقتی به سرزمین کربلا رسیدم، همه‌جا پر از آتش و دود شده بود. فریاد زد: «چه شده؟ این‌جا چه خبر است؟»

اسب‌سواری دیدم که فریاد می‌زد: «ما حسین و یارانش را کشتیم و خانواده‌اش را اسیر کردیم.»

از ناراحتی نمی‌دانستم چه بکنم. من به خاطر خودم و مال دنیا، به کمک امام عزیزم نرفته بودم و خیلی دیر به کربلا رسیده بودم. دیگر کاری از دست من ساخته نبود.

اسم من طرمّاح است. یک روز من و چند نفر دیگر داشتیم سوار بر شتر به طرف روستایمان می‌رفتیم. بر پشت هر کدام از شترها بار سنگینی بود. هوا هم خیلی گرم بود و ما خسته شده بودیم. کنار چند درخت نخل، تعدادی خیمه دیدیم. وقتی به خیمه‌ها رسیدیم، فهمیدیم امام حسین (ع) و یارانشان در آن‌جا هستند.

ما با خوش حالی از شترها پیاده شدیم و به خیمه‌ی امام رفتیم. امام با مهربانی زیاد از حال و روز ما پرسیدند و از ما پذیرایی کردند. فهمیدیم ایشان دارند به سمت کربلا می‌روند. از ما خواستند با کاروان آن‌ها همراه شویم. من به فکر فرو رفتم و بعد گفتم: «الآن بار فراوانی دارم. آن‌ها را به خانه می‌برم و بعد به کمک شما می‌آیم.» چند روز بعد که کارهایم را انجام



● تصویرگر: سحر حقگو

امتحانات

● کن نسیتس
● ترجمه‌ی آزاد: روجا صداقتی



● تصویرگر: حدیثه قربان

کمی درس علوم من ضعیف است
زمان جمله‌سازی بی‌سوادم
ندارم حسّ و حال مشق و املا
ریاضی هم نمی‌ماند به یادم

فقط من می‌توانم توی یک درس
به آسانی بگیرم نمره‌ی بیست
ولی توی کلاس امتحانی
به اسم بازی رایانه‌ای نیست



نورماهیگیری

سپیده حامدی
عکاس: اعظم لاریجانی

می‌توانند از لابه‌لای تور؛ یعنی فضای خالی بین دست‌های دانش‌آموزان، عبور کنند و در پشت تور قرار بگیرند. ماهیگیرها نباید در طول ماهیگیری دستانشان را از هم باز کنند و تنها باید بآدمت آزادشان ماهی‌ها را اصید کنند. ماهی‌ها هم باید از فضای خالی بین دستان ماهیگیرها فرار کنند. در صورتی که تور پاره شود، مربی بازی را متوقف می‌کند و تور دوباره وصل می‌شود و بازی تا زمانی که تنها یک ماهی باقی بماند، ادامه می‌یابد.

از میان دوستانتان یک نفر را به عنوان ماهیگیر انتخاب کنید. بقیه بچه‌ها به عنوان ماهی در مکانی که برای بازی مشخص کرده‌اید، پخش می‌شوند.

ماهیگیر سعی می‌کند ماهی‌ها را دنبال کند و آن‌ها را با دست لمس کند. وقتی بتواند یکی از افراد را لمس کند، آن ماهی هم به ماهیگیر می‌پیوندد. بعد دست در دست همدیگر، مانند یک تور ماهیگیری به دنبال بقیه‌ی ماهی‌ها می‌روند. در این میان، وقتی ماهی‌ها احساس خطر می‌کنند،



آپا می فوا هبدر قوی تر شوید؟

○ محمد کرام الدینی



ورزش های تقویت کننده ی ماهیچه ها، مانند:

- ژیمناستیک
- کوهنوردی
- درازنشست
- شنا رفتن
- یوگا



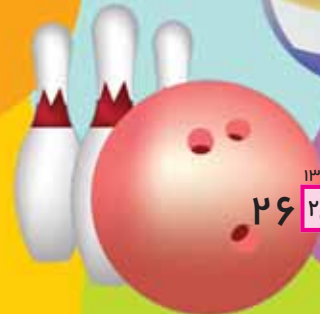
برای این که قوی تر، سالم تر و شادتر باشید، ورزش کنید. بدن ما با ورزش متناسب می شود. ورزش هایی که: باعث سالم ماندن قلب می شوند. برای تقویت ماهیچه ها مناسبند. تقویت کننده و محکم کننده ی استخوان ها هستند.

ورزش های تقویت کننده ی قلب، مانند:

- پیاده روی
- دویدن
- دوچرخه سواری
- طناب زدن
- بازی های پر تحرک

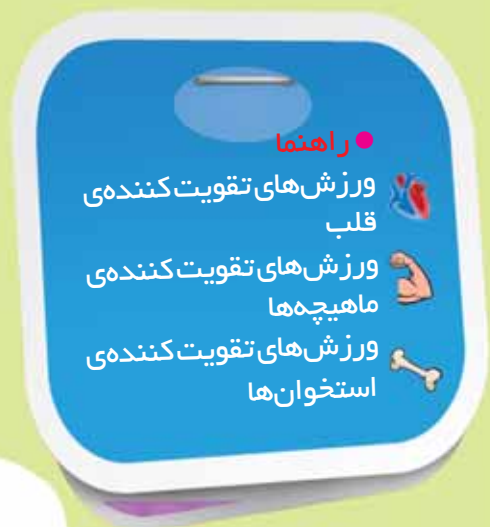
ورزش های تقویت کننده ی استخوان ها، مانند:

- دویدن
- طناب زدن
- فوتبال
- بسکتبال
- والیبال
- تنیس



جدولی مانند این جدول رسم و آن را به دیوار نصب کنید. در طول هفته هر روز خانه‌های آن را پُر کنید. ابتدا تعیین کنید ورزشی که انجام می‌دهید مربوط به قلب، ماهیچه یا استخوان است و سپس علامت مربوط را با مداد، رنگی کنید و نوع ورزش و مدت زمان آن را در خانه‌های زیر آن بنویسید. در پایان هفته دو جمله‌ی زیر جدول را کامل کنید.

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنج‌شنبه	جمعه
						
نوع ورزش	نوع ورزش	نوع ورزش	نوع ورزش	نوع ورزش	نوع ورزش	نوع ورزش
چند دقیقه؟	چند دقیقه؟	چند دقیقه؟	چند دقیقه؟	چند دقیقه؟	چند دقیقه؟	چند دقیقه؟



من این هفته از این ورزش بیشتر خوشم آمد:

هفته‌ی آینده این ورزش را هم انجام خواهم داد:

* سعی کنید هر روز حداقل حدود ۲۰ دقیقه ورزش کنید.

نقاشی باشاخه‌ها

طرح و اجرا: فاطمه رادپور
عکاس: اعظم لاریجانی

می‌خواهیم با استفاده از شاخه‌ی درختان و نخ،
زمینه‌ای برای نقاشی بسازیم.

وسایل مورد نیاز:

شاخه‌ی درختان، نخ قرقره یا کاموا (در رنگ‌های
مختلف)، چسب مایع، قیچی، پارچه، سوزن و در صورت
نیاز کاغذ یا مقوای رنگی، کاغذ کادو و یا کاغذهای
طرح‌دار.

دور آن پیچید. برای این که نخها راحت پیچیده شوند شاخه را سر و ته نگه دارید. برای ساخت شکلها یانقش های موضوع، از پارچه یا کاغذ و مقوای رنگی استفاده کنید.

شاخه ها باید به شکل Y باشند. در زمستان برگ درختان می ریزد و شاخه های برهنه را هرس می کنند تا سال دیگر درختان پربارتر شوند و محصول بیشتری بدهند. به کمک بزرگترها این شاخه ها را تهیه کنید. دو سر شاخه ها را چسب بزنید و نخها را به



بازی وسرگرمی



طرح و اجرا: سام سلماسی

۱ به پستی کمک کن نامه اش را به مقصد برساند...



چستان

مهري ماهوتی

۲

دو چراغ روشن
هم تو داری هم من
شب که هستی بی هوش
هر دو باشد خاموش

جدول

بهاره نیکخواه آزاد

۱. در شهر بازی سوار آن می شویم.								۱
۲. در صفحه‌ی سرگرمی مجله‌ها پیدا می شود.								۲
۳. پرنده‌ی بهاری.								۳
۴. در مسافرت آن را به همراه خود می بریم.								۴
۵. وقتی که شب می شود آن را روشن می کنیم.								۵
۶. سربازها دارند.								۶
۷. مخالف لاغر.								۷
۸. زمین پارکها پوشیده از آن است.								۸
۹. در زمان‌های قدیم از آن آب بیرون می کشیدند.								۹
۱۰. نوشیدنی داغ.								۱۰

۳

چستان

مهري ماهوتی

۴

کارش پخت و پز شام و ناهار
یه وقت بیکاره یک وقت سر کاره
بزرگ داره و کوچک
یه وقتا می شه تنبک



مورچه‌خوار با چند مورچه سیر می‌شود؟

● بهاره رضایی

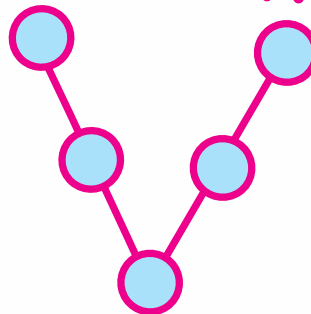
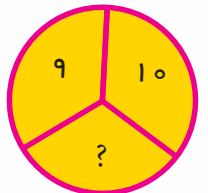
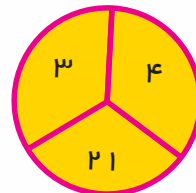
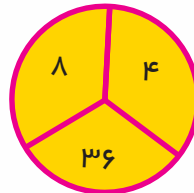
آقای مورچه‌خوار: همه می‌دانند که مورچه از غذاهای مورد علاقه‌ی من است؛ اما یک مورچه به تنهایی نمی‌تواند مرا سیر کند. با ده مورچه هم سیر نمی‌شوم. حتی با صد یا هزار مورچه هم سیر نمی‌شوم. من باید روزی سه هزار مورچه بخورم تا گرسنگی‌ام برطرف شود. من با پنجاه‌هیم لانه مورچه‌ها را خراب می‌کنم و با زبان چسبناکم هر بار تقریباً پانصد مورچه می‌گیرم. من با این هیکل به غذای زیادی احتیاج دارم. البته چون دندان ندارم نمی‌توانم غذایم را بجوم و مجبورم غذایم را قورت بدهم. راستی شما دندان مصنوعی خوب سراغ دارید؟



با شماره‌ی ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۸۲ می‌توانی با ما تماس بگیری. یادت باشد نام و نام خانوادگی و شهر خود را بگویی.

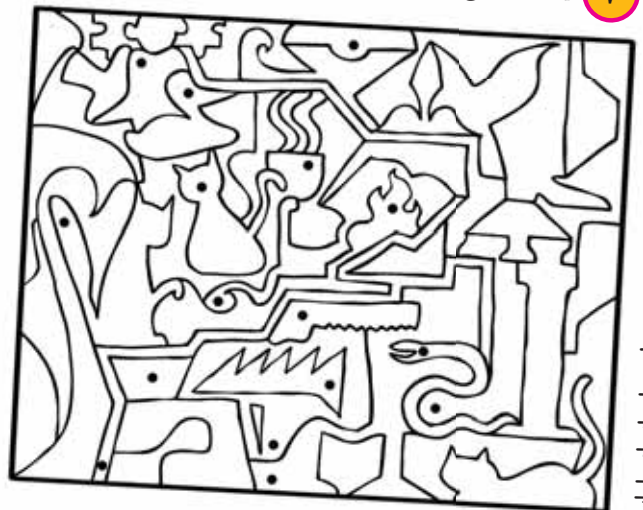
● مجید عمیق

۵ در جای خالی عدد درست را انتخاب کن و بنویس!
(راهنمایی: برای پیدا کردن عدد مورد نظر به رابطه‌ی بین دو عدد بالایی دقت کن تا عدد پایینی را به دست آوری.)



۶ عدد‌های یک تا پنج را طوری در دایره‌های این شکل بنویس که حاصل جمع آن‌ها از هر طرف عدد ده شود.

۷ قسمت‌های نقطه دار را رنگ کنید.



● طرح و اجرا: سام سلطانی

سعی می‌کنم همیشه حواسم به کارهایم باشد؛ اما گاهی یادم می‌رود بعضی کارها را انجام دهم.

امروز صبح یادم بود تختم را مرتب کنم و مسواک بزنم؛ اما یادم رفت ظرف صبحانه‌ام را داخل ظرفشویی بگذارم. برای مدرسه رفتن آماده شدم و به موقع به مدرسه رسیدم؛ ولی ظرف غذایم را جا گذاشتم.

یادم بود گل‌ها را آب بدهم؛ اما یادم رفت شیر آب را محکم ببندم.

امروز بابا که آمد برایش تعریف کردم چه چیزهایی را فراموش کردم. بابا به حرف‌هایم خوب گوش داد، بعد یک دفترچه و مداد به من داد و گفت: «از این به بعد می‌توانی کارهایی را که می‌خواهی انجام دهی، بنویسی تا دیگر یادت نرود.»

حالا من یک دفترچه‌ی سبز

و یک مداد دارم و هر

چیزی که قرار است یادم

برود با آن پیدا می‌کنم.

یادم هست

● سمیه بهرامی

● تصویرگر: الهه آقا میرعلی اکبری

مواد لازم:

- * کلم قرمز، کلم سفید، کاهو
- * هویج، خیار، گوجه: یک عدد
- * نخود فرنگی یک فنجان

شما می‌توانید تزیین سالاد را به عهده بگیرید و به سلیقه‌ی خود نقش‌های زیبایی ایجاد کنید. در نمونه‌ی زیر، ابتدا کاهو را خرد کنید و در قسمت پایین ظرف بریزید. کلم سفید خرد شده را در قسمت بالای ظرف بچینید. حالا دور تا دور کاهو را با نخود فرنگی جدا کنید. از خیار برای ساقه و برگ و از گوجه و کلم قرمز به عنوان گل استفاده کنید. با دو نیم دایره از هویج، پروانه بسازید. پیازچه را برش بزنید و چند ساعت در آب سرد و در یخچال بگذارید تا به شکل گل مریم در آید. حالا این نقاشی زیبا را میل کنید.

سالاد گل‌گلی

• زهرا اسلامی
• عکاس: اعظم لاریجانی

با کمک بزرگ‌ترها

نوش جان



این بازی دو نفره است. هر بازیکن یک طرف صفحه می‌نشیند و مهره‌ی خود را روی فلش سبز می‌گذارد. هر بازیکن یک کاغذ و قلم هم لازم دارد.

یعنی تاس بینداز و عدد آن را جمع یا تفریق کن.

به نوبت با عدد تاس از اولین خانه حرکت کنید تا به خانه‌ی آخر برسید. اگر عدد تاس از خانه‌ی آخر رد شد اشکالی ندارد. در طول بازی بر اساس نوشته‌ی روی خانه‌ها امتیاز خود را یادداشت کنید. وقتی هر دو بازیکن از خانه‌ی آخر رد شدند هر کس امتیاز بیشتری داشت. یک علامت روی چراغ قرمز می‌گذارد. هر کس هر پنج چراغش علامت داشت برنده است.

